



حسینیان آشنا: شیعیان مرکه

پدیدآورده (ها) : بخت آور، مهدی

علوم قرآن و حدیث :: فرهنگ کوثر :: اسفند 1376 - شماره 12

از 48 تا 52

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/469286>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

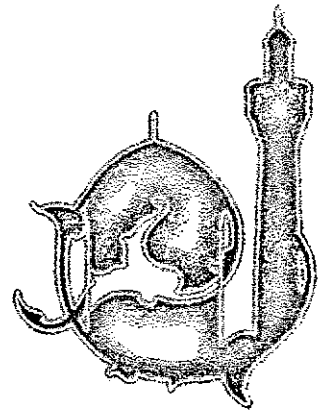
تاریخ دانلود : 20/01/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابراین، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.

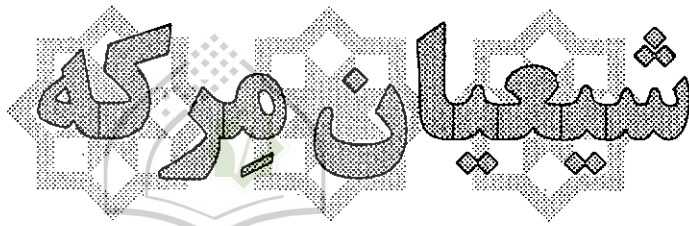


پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir



حسینیان آشنا



مهدی بخت‌آور

این ستون از مجله کوثر وظیفه انعکاس اوضاع مسلمانان و خصوصاً شیعیان در سرتاسر گیتی را بر عهده دارد. آنچه اینک از نظر تان می‌گذرد مروری است بر سالها غربت و دوری از فرهنگ و آداب شیعی که شیعیان مرکه بیش از ۵۰ سال به آن دچار شده‌اند.

آری این جمع محنت‌زده هموطنان ایرانی هستند که در سالهای نخست انقلاب بلشویکی اسیر چنگالهای زشت‌خویان حکومت ترور و وحشت شوروی گردیده و از گزند روزگار در مکانی بسیار دور دست در کوهپایه‌های شمالی دیوار بلند تیان‌شان رحل اقامت افکندند.

در صبحدم روزی از روزهای محرم حسینی در محل سفارت جمهوری اسلامی ایران در قرقیزستان از وجود یک هزار خانواده آذری ایرانی در منطقه (مرکه) واقع در یکصد و بیست کیلومتری

در آنسوی کوههای سر به فلک کشیده (تیان‌شان) و در دشتهای سبز فام جنوب قزاقستان، گروهی از ایرانیان رنج کشیده زندگی می‌کنند که در طول هشتاد سال به زندگی غریبانه و دوری از وطن انس گرفته و بر تنهایی خویش اشک ماتم ریخته‌اند.

انسانهای مخلصی که روزگار سختی را در طول سالهای تاریک خفقان مارکسیسم، بریده از سرزمین مادری بسر برده و اکنون نیز علیرغم گسستگی بندهای اسارت هنوز مظلومانه به سوختن و ساختن روزگار می‌گذرانند.

شهر بیشکک اطلاع پیدا کرده و به دیارشان شتافتیم با طی مسافت دو ساعته در طول جاده بیشکک - تاشکند به نقطه‌ای رسیدیم که گویی شهر کوچکی از شهرهای شمالی ایران است. مردمی ستم‌دیده که نزدیک به یک قرن از دیار خویش آواره گشته و رنج سفر طولانی از کرانه‌های سیلان سبز در آذربایجان ایران تا پشت حصارهای آهنین تیان‌شان در قزاقستان را بر خود هموار ساخته‌اند.

مقارن ظهر روز هفتم محرم وارد جمع گرم این برادران و خواهران دورافتاده شدیم که سر از پا نشناخته به استقبالمان آمده و از دل و جان ابراز احساسات می‌کردند. گویی انبوهی از امیدها و عواطف سرکوب‌شده انسانهای محروم بود که با دیدن تنی چند از هموطنان و هم مسلکانشان به یکباره شکفته می‌شد. احساسات پاکی که در طول هشتاد سال در سختیهای روزگار گرفتار آمده و با گذشت زمانها غبار حرمان گرفته و عقده‌های دردناک را در درون این سوخته‌دلان نهفته است.

بیش از ۵۰ سال است که در این دیار غربت تنها و مخفیانه عزاداری کرده‌ایم.

کسی اینجا حسین(س) را نمی‌شناسد.

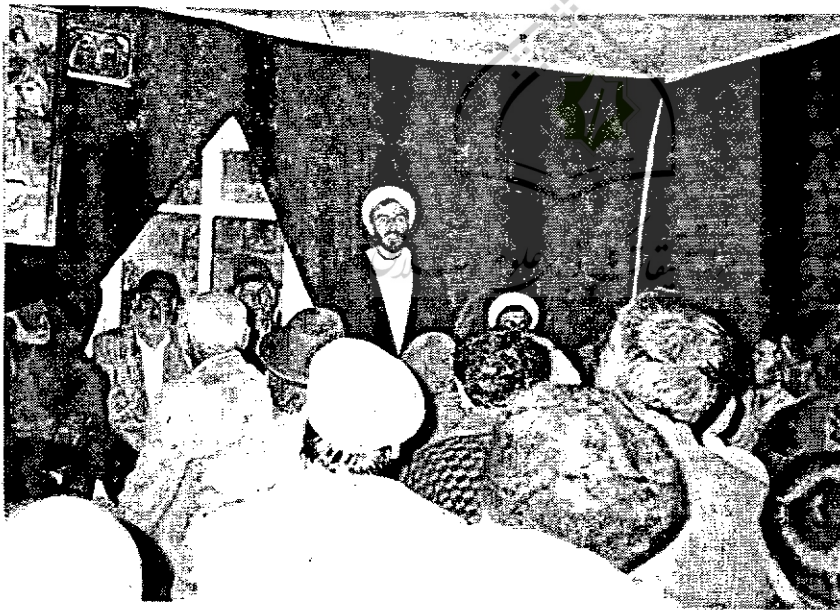
در همان دیدار نخست، دلها بر هم گره خورده و صفای باطن و اخلاص ضمیرشان بر چهره‌های افروخته هویدا گشت.

قطرات زلال اشک بر گونه‌ها جاری شده و مشتاقانه بر گردمان حلقه زدند. پیرمرد سالخورده‌ای که آخوند یکی از مسجدهایشان بود، جمعیت را شکافته و جلوتر آمد. بعد از احوالپرسی خود را به او معرفی کردیم و گفتیم که از ایران آمده‌ایم برای شرکت در عزای حسینی به جمع شما پیوسته‌ایم. پیرمرد که گویی هنوز با احتیاط و تردید با ما سخن می‌گفت نزدیکتر آمده از من پرسید: به من بگو که آیا بر مهر نماز می‌خوانی یا نه؟! گفتم آری پدرجان. ما هم مسلک شمایم و همه عزادار مولایمان حسین مظلوم و غریب یکباره پیرمرد دستها گشوده و در آغوشم کشید و اشک از چشمانش سرازیر گردید. گفت: پس شما از ما هستید؟! آخر عزیزان، ما بیش از ۵۰ سال است که در این دیار غربت تنها و مخفیانه عزاداری کرده‌ایم. آخر ما در

میان بیگانگان و نامحرمان محصور مانده‌ایم. کسی اینجا حسین(س) را نمی‌شناسد. ما را ملامت نکنید که ما به حفظ اسرارمان عادت کرده‌ایم به سادگی کسی را در جمع خود نمی‌پذیریم و تا کنون کسی از ایران سراغ ما نیامده و شما تنها ایرانی هستید که بعد از نزدیک به یک قرن نزد ما آمده و از ما یادی کرده‌اید. گفتم پدر جان حق با شماست.

تحفظ و تقیه مرام آل محمد(ص) است. شما از بیگانگان بیم دارید. اما افسوس که دوستان آشنا نیز شما را نشناخته‌اند. جای بسی تأسف است که خیل عظیمی از هموطنان وفادارمان در گوشه‌ای از دنیای کنونی غریبانه زندگی بگذرانند و ملت حق‌شناس ایران از آنها بی‌خبر باشند اما پدر جان بدان که ملت ایران شما را رها نمی‌کند. داستان زندگی غمبار شما را کسی در ایران نمی‌داند.

روسی دادند. ما در حال حاضر پناهی غیر از دولت ایران نداریم چرا ما را در نمی‌یابید و تنهایمان گذاشته‌اید؟ از سخنان تکان‌دهند پیر خردمند بغض سردی گلویم را فشرد و چیزی نگفتم و از اعماق دل بر حال زار ایتم آل محمد(ص) سوختم.



تا کنون کسی از ایران سراغ ما نیامده و شما تنها ایرانی هستید که بعد از نزدیک به یک قرن نزد ما آمده و از ما یادی کرده‌اید.

پیرمرد رنج دیده دیگری که سختی گذر ایام تلخ از چهره مغموش پیدا بود از در سخن برآمده و گفت: آخر هر دولتی مردمش را پیدا کرده و حمایت می‌کند. ما ایرانی هستیم و تا دهها سال پس از شروع اسارت شناسنامه ایرانی خود را مخفیانه نگهداشته بودیم تا حاکمان ستمکار بازور و شکنجه برگه‌های هویت ما را گرفتند و شناسنامه



داستان زندگی غمبار شما را کسی در ایران نمی داند.

توضیح المسائل امام خمینی را به این منطقه رساند. ما نشسته و رساله امام را مو به مو با رساله آیه الله اصفهانی تطبیق کردیم و به این نتیجه رسیدیم که این دو از یک سرچشمه سیراب گشته اند و علم هر دوی آنها علم آل محمد (ص) است و احساس کردیم که در حال حاضر مرجع تقلید واقعی امام خمینی است و در جمع عمومی اعلام کردیم که ما مقلد آقا گشته ایم.

در جمع با صفای آن عزیزان از هر دری سخن گفته شد تا اینکه دریچه ای بر ماجرای تلخ آوارگی پدرانشان از سرزمین مادری برایمان گشودند. داستان غمبار آوارگی و تبعید این

ما را به داخل مسجد اصلی هدایت کردند تا از نزدیک شاهد عشق و ورزی صادقانه آنها بر شهید کربلا باشیم. وقتی وارد مسجد شدیم تمثالی از خمینی کبیر (ره) نظرمان را جلب کرد. پرسیدیم که این تصویر را از کجا آورده اید؟ گفتند سالهای قبل یکی از ماها برای زیارت قبر امام هشتم (ع) به مشهد مشرف گردید و موقع بازگشت تصویری از امام خمینی به همراه خود آورد. ولی ما خمینی را از گذشته های دور می شناختیم. پیام ایشان را به گورباچف شنیده ایم. ما سالهاست که از او تقلید می کنیم. داستان تقلید کردن ما نیز به این شکل بود که ما از قدیم لایام و به پیروی از گذشتگانمان از آقا سید ابوالحسن اصفهانی تقلید می کردیم و به تقلید او باقی بودیم چرا که تنها او را می شناختیم و به او عشق می ورزیدیم. تا اینکه در یکی از سالهای خفقان، دوستی



عزیزان بسیار دردناک و اسفبار است. ... ما از عشایر آذربایجان در مناطق مشکین شهر و بيله سوار مغان بوده ایم و بطور سنتی از منطقه ای به منطقه دیگر کوچ می کردیم. به دنبال پیروزی انقلاب بلشویکی در شوروی و بسته شدن مرزهای ایران با آن کشور در سال ۱۹۱۸ در آن سوی مرزها گرفتار شدیم. این واقعه دردناکی بود که سرنوشت تلخ انسانهای بسیاری را در پشت درهای بسته نظام الحاد کمونیستی رقم زد. سرنوشتی که آینده ای تاریک را پیش روی فرزندان معصوم این بخت برگشتگان ترسیم می نمود.

آری اینچنین بود که زنجیرهای اسارت بر گردن این مظلومین افتاده و از دیار و کاشانه اجدادی آواره گشتند. اما این مردم رنج دیده ب مدت ۲۰ سال در پشت مرزهای ایران در انتظار بازگشت به وطن باقی ماندند تا عاقبت بلشویکها در سال ۱۹۳۸ در صدد انتقال آنان به مناطق دور دست برآمدند تا از مشکل آفرینی آنها که در حاشیه مرزهای ایران دائماً در سودای بازگشت به خانه و کاشانه با این سوی مرزها در ارتباط بودند، آسوده گردند. این بود که با فشار و اجبار همه این محنت زدگان را یک شبه

ما در حال حاضر پناهی غیر از
دولت ایران نداریم

**کاروان تبعیدیان با طی کردن
هزاران کیلومتر به سرزمین
قزاقستان رسیده و در منطقه
«مرکه» پیاده شدند.**

سوار قطار کرده و به سوی مناطق نامعلوم
گسیل دادند. کاروان تبعیدیان با طی
کردن هزاران کیلومتر به سرزمین
قزاقستان رسیده و در منطقه «مرکه»
پیاده شدند. مردمی که بر اساس سیاست
تدوین شده نظام کمونیستی به دیار
فراموشی سپرده می شدند تا از ملیت و
مذهب خویش دور گشته و در سرزمین
غربت در میان ملیتهای ناهمگن از
فرهنگ اصیل خویش تهی گردند.

اجتماعات خویش را در آن برپا کردند.
این مسجد که هنوز پابرجاست به
صورتی کاملاً پوشیده و در ناحیه‌ای دور
از خیابان اصلی بنا گردیده و حصارى از
خانه‌های شیعیان آن را احاطه کرده
است. مدت‌ها این تنها مسجدی بود که
محل اجتماع شیفتگان مرام
حسینی(ص) بوده و هر ساله انبوه مردم
دلدادۀ حسین به شکلی کاملاً مخفیانه
در داخل مسجد جمع گشته و پنهانی بر
عزای مولایشان اشک ماتم می‌ریختند
بعد از مدتی به خاطر افزایش جمعیت و
محدود بودن محیط مسجد مردم دست
بکار ساختن دو مسجد دیگر شدند که در
استار و پوشش کامل آن دو مسجد را
نیز بنا کردند.

علاوه بر محیط داخلی مسجد (که از دو
قسمت برادران و خواهران تشکیل
می‌شد) در صحن بزرگ بیرونی مسجد
نیز گرد آمده بودند. این دسته‌های
حسینی که تعداد شرکت‌کننده‌ها به
صدها عزادار سیاهپوش می‌رسید به
شکلی کاملاً شبیه با عزاداریهای
سوزناک آذربایجانی کشورمان بر سر و
سینه زده و ساعت‌های متمادی تا پاسی از
شب نوحه گفته و گریه و زاری می‌کردند.
جالب اینکه به هنگام اذان مغرب، همه
دست از عزاداری کشیده و در اول وقت
نماز، فریضه نماز را با صفای خاصی بجا
می‌آوردند.

**به هنگام اذان مغرب، همه
دست از عزاداری کشیده و در
اول وقت نماز، فریضه نماز را با
صفای خاصی بجامی آوردند.**

جای بسی تأسف بود که از میان حدوداً
ده هزار شیعه ایرانی در این ناحیه تنها
دو نفر پیرمرد بودند که می‌توانستند
قرآن بخوانند چرا که غیر از این دو نفر
فرد دیگری با الفبای عربی و فارسی
آشنایی نداشت. یکی از این دو نفر
پیرمرد سالخورده‌ای به نام عزیز بود که
مدتها پیش در شهر «چیمکند»
قزاقستان اقامت داشته است این پیرمرد
زنده‌دل روخوانی قرآن را از طریق برنامه
آموزش قرآن که به زبان آذری از رادیوی
برون مرزی تبریز پخش می‌گردید،



در حال حاضر شهرک ایرانیان دارای
سه مسجد است که در طول ماههای
محرم و صفر شبانه‌روز مردم در آن
اجتماع می‌کنند در یکی از مسجدها ما
شاهد انبوه جمعیت عزادار بودیم که

اما بر خلاف مکر و جیلۀ دشمنان
این انسانهای غیرتمند به خوبی از
سنت‌های مذهبی و ملی خویش پاسداری
کردند. اندکی بعد یعنی پنجاه و دو سال
قبل مخفیانه مسجدی ساخته و



از میان حدوداً ده هزار شیعه
ایرانی در این ناحیه تنها دو نفر
پیرمرد بودند که می توانستند
قرآن بخوانند.

آموخته است. او می گفت در سالهایی که
در چیمکند بودم تنها مونس من رادیوی
تبریز بود که از طریق آن معارف اسلامی
را می آموختم. اما از وقتی که به مرکه
آمده ام دیگر از برنامه های رادیویی
ایرانی محروم گشتم. در این نواحی به
هیچ وجه رادیو یا تلویزیون ایران قابل
دسترسی نیست و ما علاقمند به استفاده
از برنامه های اسلامی رادیوی ایران
هستیم. او التماس می کرد که به
مسئولین ایران بگوئید تا فرستنده صدا
و سیما را در آسیای میانه تقویت نمایند
که این عزیزان از تنها وسیله ارتباطی با
وطن محروم نگردند.

عزیز می گفت که مدتها پیش از
رادیوی ایران شنیده ام که خطبه های
امیرالمومنین علی (ع) را در کتابی جمع
کرده اند و من بسیار علاقه دارم که آن
کتاب را بخوانم ولی متأسفانه تاکنون
دستم به آن نرسیده است. با شنیدن
سخنان دل گداز این پیر رنج دیده که
عاشقانه دنبال یافتن حقائق الهی بود
اشک حسرت بر دیده ام افتاده و بر حال
و روز تار این محرومین از معارف اهل
بیت (ع) نالیدم. آری اینها حقیقتاً مصداق
بارز ایتم آل محمد (ص) هستند که
مشتاقانه در پی دسترسی به دریای
بیکران اسلام ناب محمدی (ص) روز و
شب می گذرانند اما هزاران افسوس که
دستشان از منبع فیض کوتاه بوده و در

مکانی دور ناامیدانه در انتظار یافتن
باریکه ای برچشمه پرفیض اهل بیت
عصمت بسر می برند.

به پیر روشن ضمیر گفتم: آری پدرم
این کتاب که تو می خواهی اسمش
نهج البلاغه است و سخنان پرنور علی
مرتضی (س) را در آن جمع کرده اند به او
قول دادم که در ملاقات بعدی این کتاب
شریف را برایش تهیه نمایم. روز بعد
طبق وعده یک جلد نهج البلاغه برای او
ارمغان بردم با مشاهده آن کتاب چشمان
پیرمرد ریش سفید از شادی می درخشید
با التهاب و اشتیاق خاصی کتاب را گرفته
و بلافاصله ذره بین بزرگی از جیبش
بیرون آورده و شروع به خواندن کرد. تا
ساعتی آن پیر زنده دل با ذره بین
کاسه ای اش با صفحات این کتاب شریف
مشغول بود و از سطری به سطری و از
صفحه ای به صفحه دیگر می رفت.
گویی گمشده ای که در طول عمر درازش
در پی آن می گشت در لابلای این کتاب
پیدا کرده و با وضع خاصی از آن
پاسداری می کرد.

به مسئولین ایران بگوئید تا
فرستنده صدا و سیما را در آسیای
میانه تقویت نمایند.

... آن دیگری شناسنامه ای در دست
داشت و با اصرار آن را به ما نشان
می داد او می گفت که در طول سالهای
ترسناک خفقان نظام مارکسیستی
علیرغم خطرات فراوان، این شناسنامه
را در گوشه خانه ها پاسداری کرده ایم. به

امید آنکه شاید روزی دستی دوستانه از
آن سوی مرزها و از وطن مادری ما را
نوازش نموده و از گروه جدا افتادگان
محروم حمایتی نماید. آری او شناسنامه
ایرانی در دست داشت که چهل سال
قبل از سفارت ایران در اتحاد شوروی
دریافت داشته بود. در آن تاریخ سفارت
ایران در مسکو به اتباع ایرانی
مجهول الهویه در شوروی شناسنامه
ایرانی می داد. تعدادی از این عزیزان با
امید بازگشت به میهن شناسنامه ایرانی
گرفتند اما بعدها گرفتار سیستم
اطلاعاتی خشن شوروی شدند که تحت
شکنجه های وحشیانه مجبور به بازپس
دادن اوراق هویت شدند. علیرغم این
شرایط، گروهی هنوز به یاد وطن
شناسنامه های خود را حفظ کرده اند که
نظام توانمند جمهوری اسلامی این
مظلومین غریب را دریافته و از خیل
دورافتادگان دلجویی نماید.

آری اکنون بر ملت حق شناس ایران
اسلامی است که در جستجوی
هم میهنان آواره خویش در سراسر
سرزمین پهناور بجای مانده از شوروی
سابق برآمده و ندای استغاثه این
درماندگان غریب را با مهر و صفای
معنوی خویش دریافته و دست نوازشی
بر پیکر خسته این مسافران گم گشته
سرزمینهای دور نهاده و در آغوش ایران
مقتدر اسلامی پذیرایشان گردند.

به امید آن روز